**( مه ) بيان اين جمله از کتاب اقدس**

**" ليس لمطلع الامر شريک فی العصمة الکبری "**

**سؤال**

در آيه مبارکه ميفرمايد " لَيسَ لِمَطْلَعِ الأَمر شَريک فی العِصمَةِ الکُبری انّه لَمظهر يَفعَلُ ما يَشاء فی مَلَکُوتِ الاِنشاء قَد خَصّ اللّهُ هذَا المَقام لِنَفسِهِ وَ ما قَدّرَ لِاَحدٍ نَصيباً مِن هذَا الشَّأن المنيع "

**جواب**

بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتيّه و عصمت صفاتيّه و همچنين سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم صفاتی . عصمت ذاتيّه مختصّ بمظهر کلّی است زيرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء انفکاک نجويد . شعاع لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند ، علم لزوم ذاتی حقّ است از حقّ انفکاک ننمايد ، قدرت لزوم ذاتی حقّ است از حقّ انفکاک نکند اگر قابل انفکاک باشد حقّ نيست اگر شعاع از آفتاب انفکاک کند آفتاب نيست لهذا اگر تصوّر انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلّيّه گردد آن مظهر کلّی نيست و از کمال ذاتی ساقط . امّا عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیء نه بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس حقيقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصيب و بهره بخشد اين نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمايت و عصمت حقّند يعنی حقّ آنانرا حفظ از خطا فرمايد . مثلاً بسياری از نفوس مقدّسه مطلع عصمت کبری نبودند ولی در ظلّ حفظ و حمايت الهيّه از خطا محفوظ و مصون بودند زيرا واسطه فيض بين حقّ و خلق بودند اگر حقّ آنانرا از خطا حفظ نفرمايد خطای آنان سبب گردد که کلّ نفوس مؤمنه بخطا افتند و بکلّی اساس دين الهی بهم خورد و اين لايق و سزاوار حضرت احديّت نه . ما حصل کلام اينکه عصمت ذاتيّه محصور در مظاهر کلّيّه و عصمت صفاتيّه موهوب هر نفس مقدّسه مثلاً بيت العدل عمومی اگر بشرائط لازمه يعنی انتخاب جميع ملّت تشکيل شود آن عدل در تحت عصمت و حمايت حقّ است آنچه منصوص کتاب نه و بيت العدل باتّفاق آرا يا اکثريّت در آن قراری دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطاست حال اعضای بيت عدل را فرداً فرد عصمت ذاتی نه ولکن هيأت بيت عدل در تحت حمايت و عصمت حقّ است اين را عصمت موهوب نامند . باری ميفرمايد که مطلع امر مظهر يفعل ما يشاست و اين مقام مختصّ بذات مقدّس است و ما دون را نصيبی ازين کمال ذاتی نه يعنی مظاهر کلّيّه را چون عصمت ذاتيّه محقّق لهذا آنچه از ايشان صادر عين حقيقت است و مطابق واقع . آنان در ظلّ شريعت سابق نيستند آنچه گويند قول حقّ است و آنچه مجری دارند عمل صدق هيچ مؤمنی را حقّ اعتراض نه بايد در اين مقام تسليم محض بود زيرا مظهر ظهور بحکمت بالغه قائم و شايد عقول از ادراک حکمت خفيّه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر ظهور کلّی آنچه فرمايد و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع . و لکن اگر بعضی نفوس باسرار خفيّهء حکمی از احکام و يا عملی از اعمال حقّ پی نبرند نبايد اعتراض کنند چه که مظهر کلّی يفعل ما يشاست . چه بسيار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرين از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمايند و استيحاش کنند که اين شخص حکيم چرا چنين گفت و يا چنين نمود اين اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکيم از خطا مقدّس و مبرّا . و همچنين طبيب حاذق در معالجه مريض يفعل ما يشاست و مريض را حقّ اعتراض نه آنچه طبيب گويد و آنچه مجری دارد همان صحيح است بايد کلّ او را مظهر يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد شمرند . البتّه طبيب بمعالجاتی منافی تصوّر سائرين پردازد حال از نفوس بی بهره از حکمت و طبّ اعتراض جائز است لا و اللّه بلکه بايد کلّ سر تسليم نهند و آنچه طبيب حاذق گويد مجری دارند پس طبيب حاذق يفعل ما يشاست و مريضانرا نصيبی در اين مقام نه بايد حذاقت طبيب ثابت شود چون حذاقت طبيب ثابت شد يفعل ما يشاست . و همچنين سردار جنود چون در فنون حرب فريد است آنچه گويد و فرمايد يفعل ما يشاست و ناخدای کشتی چون در فنون بحريّه مسلّم کلّ آنچه گويد و فرمايد يفعل ما يشاست و مربّی حقيقی چون شخص کامل است آنچه گويد و فرمايد يفعل ما يشاست . باری مقصد از يفعل ما يشاء اينست که شايد مظهر ظهور امری فرمايد و حکمی اجرا دارد و عملی فرمايد و نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن عاجز نبايد اعتراض بخاطر احدی خطور نمايد که چرا چنين فرمود و يا چنين مجری داشت امّا نفوس ديگر که در ظلّ مظهر کلّی هستند آنان در تحت حکم شريعة اللّه هستند بقدر سر موئی آنانرا تجاوز از شريعت جائز نه و بايد جميع اعمال و افعالرا تطبيق بشريعة اللّه کنند و اگر تجاوز نمايند عند اللّه مسؤول و مؤاخذ گردند البتّه آنانرا از يفعل ما يشاء بهره و نصيبی نه زيرا اين مقام تخصيص بمظهر کلّی دارد . مثلاً حضرت مسيح روحی له الفدا مظهر يفعل ما يشاء بود و لکن حواريّون را نصيبی از اين مقام نبود چه که در ظلّ حضرت مسيح بودند بايد از امر و اراده او تجاوز ننمايند و السّلام .